**اصول، جلسه 61: 8/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از روایت‌های بحث استصحاب، روایت عبد الله بن سنان هست. آقایان در مورد این روایت عبد الله بن سنان، در مورد این‌که این روایت دلالت بر استصحاب دارد بحثی ندارند ولی بیشتر عمدتاً بحث سر این هست که آیا این می‌شود ازش تعمیم استفاده کرد یا نمی‌شود ازش تعمیم استفاده کرد. در مورد سند این روایت، این روایت در تهذیب و استبصار نقل شده. در تهذیب آغاز سند روایت با سعد بن عبد الله است. استبصار سندش تا سعد بن عبد الله را ذکر می‌کند که سند استبصار به این شکل هست. اخبرنی الشیخ رحمه الله جعفر بن محمد. شیخ، مراد شیخ مفید هست. ابی القاسم جعفر بن محمد، جعفر بن محمد بن قولویه هست. عن ابیه عن سعد بن عبد الله. که اینها همه ثقاة هستند. عن احمد بن محمد. احمد بن محمد که سعد بن عبد الله از او نقل می‌کند احمد بن محمد بن عیسی است. از سعد بن عبد الله به بعد روایت یکسان هست. این روایت از کتاب سعد بن عبد الله اخذ شده و شیخ طوسی طرق متعدد به سعد بن عبد الله دارد و مشکلی از جهت سند در این روایت نیست.

احمد بن محمد که سعد بن عبد الله از او نقل می‌کند علی وجه الاطلاق احمد بن محمد بن عیسی است که در وثاقتش بحثی نیست. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ أَنِّي أُعِيرُ الذِّمِّيَّ ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَيَرُدُّهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام صَلِّ فِيهِ وَ لَا تَغْسِلْهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَّسَهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَّسَهُ.»

در این روایت فرمودند آقایان که هرچند قاعدة طهارت در این روایت اقتضاء می‌کند که ما حکم به طهارتش کنیم، ولی امام علیه السلام به قاعدة طهارت تمسک نکرده، بلکه به استصحاب طهارت تمسک کرده و این را مستند به استصحاب طهارت کرده.

اشکالی که در این روایت هست، این هست که این روایت یک مسألة فقهی را دارد بیان می‌کند. و آن مسأله این هست که در جایی که یک شیءای پاک باشد، تا وقتی که نجاست احراز نشده باید طهارتش را استصحاب کنیم. و از این استفاده نمی‌شود که به‌طور کلی در تمامی موضوعات استصحاب معتبر هست. خب این احتمال دارد که شارع مقدس در باب طهارت استصحاب را معتبر کرده باشد، یک نوع اگر استصحاب را معتبر نمی‌کرد خیلی سخت می‌شد، برای تسهیل در امور استصحاب طهارت را معتبر کرده باشد. کما این‌که در روایت‌های خاصی در مورد طهارت حدثیه هم هست. اذا استیقن انک توضأتَ فایاک ان تحدث وضوءاً حتی تستیقن انک احدثت. به نظرم تعبیرش را درست خواندم. خب در روایت دیگر هم در مورد طهارت حدثیه هم هست، این هم می‌تواند همین باشد. و در خصوص طهارت خبثیه شارع مقدس این قاعده را جاری کرده باشد. همچنان که خود قاعدة طهارت تنها در باب طهارت و نجاست جعل شده، در ابواب دیگر که چیزی شبیه قاعدة طهارت به عنوان قاعدة طهارت ما نداریم، یک اصلی که اقتضاء کند که مثلاً اصل اوّلیه فلان حکم وضعی باشد، یک چنین چیزی نداریم، ممکن است استصحاب طهارت هم اختصاص داشته باشد به باب طهارت، استصحاب هم اختصاص داشته باشد به باب طهارت در باب‌های دیگر جاری نشود.

اینجا مرحوم آقای صدر یک بیانی دارند، آن این است که چون استصحاب یک امر ارتکازی هست از این تأویل استفاده می‌شود که به نحو کلی استصحاب را شارع معتبر دانسته. ولی خب مشکل هست، اوّلاً حالا صرفنظر از این‌که آیا استصحاب به نحو کلی وجود دارد، وجود ندارد با نحو ارتکازی، آیا در همة موارد. مثلاً در شک در مقتضی باز استصحاب وجود دارد یا ندارد. بعضی از بزرگان منکر هستند استصحاب را در شک در مقتضی. اگر اصلاً آن قاعدة ارتکازی هست که در شک در رافع مثل مرحوم حاج آقا رضای همدانی که عقیده‌اش این هست. حالا صرفنظر از این‌که استصحاب آیا در یک ارتکاز عمومی دارد، استصحاب به عنوان یک قاعدة ارتکازی در تمام موارد وجود دارد یا وجود ندارد، حالا به فرض ما یک ارتکاز عمومی هم داشته باشیم، این‌که این روایت می‌خواهد استصحاب را علی وجه الاطلاق امضاء کند. فرض کنید یک بنای عقلایی وجود داشته باشد در بحث استصحاب، این بنای عقلا ما می‌خواهیم این بنای عقلا امضاء ازش استفاده کنیم. این‌که این ازش استفاده بشود در همة موارد می‌توانیم استصحاب را جاری کنیم و امضاء بنای عقلا علی وجه الاطلاق ازش استفاده بشود مشکل هست. اگر روایت‌های دیگر را ما تعمیم ازش استفاده کردیم فبها. اگر در استفادة تعمیم از روایات دیگر اشکال داشته باشیم دیگر از این روایت مشکل هست. مرحوم آقای صدر می‌خواهند از این روایت استفاده‌های جدید بکنند و من جمله از استفاده‌هایی که ایشان از این روایت می‌خواهند بکنند این هست که خب در روایت‌های دیگر مثلاً کلمة نقض وجود دارد و ما ممکن است بگوییم به جهت کلمة نقض و نقض در موارد شک در مقتضی است، چه در موارد شک در مقتضی نقض صدق نمی‌کند باید مقتضی بقاء احراز شده باشد تا نقض صدق بکند. این شبهه‌ای است که مرحوم شیخ مطرح می‌کند. این شبهه‌ای که مرحوم شیخ مطرح کرده را ایشان می‌خواهد با روایت عبد الله بن سنان دفع کند. ولی به نظر می‌رسد که این شبهه با روایت عبد الله بن سنان نتوانیم ما آن را مرتفع بکنیم، به دلیل این‌که اگر فرض این هست که آن کلمة. یک موقع کلمة نقض را می‌گوییم آن دلیل بر اختصاص امضای شارع به یک شیء خاصی نیست. خب آن‌که هیچ. اگر آن را شاهد قرار بدهیم که دیگر نتوانیم ارتکاز را در موارد نقض، موارد شک در مقتضی جاری بدانیم، بگوییم این ما دیگر امضای بنای عقلا را فقط در دایرة شک در رافع استفاده می‌کنیم، نه بیشتر. از این روایت هم چیزی بیشتر از آن استفاده نمی‌شود، خود این روایت هم شک در مقتضی نیست، شک در رافع است. این‌که بخواهیم از این روایت بیشتر تعمیم استفاده کردن، آن خیلی دشوار هست. البته مرحوم آقای صدر عقیده‌اش این هست که آن ارتکاز اختصاص ندارد بخصوصه. موارد شک در رافع. موارد شک در مقتضی را هم شامل می‌شود. ولی بحث این هست که شما اگر روایت‌هایی که در آن کلمة نقض به کار رفته بتواند شاهد باشد که امضای شارع نسبت به آن ارتکاز فقط در دایرة موارد شک در رافع است، شک در مقتضی را شامل نمی‌شود. اگر آن صلاحیت داشته باشد این روایت چجوری می‌تواند این مورد را تعمیم بدهد.

آقای حاج آقا اینجا اشکال اختصاص روایت به مورد شک در طهارت را مطرح می‌فرمایند. بعد از مرحوم شیخ نقل می‌کنند که شیخ می‌خواهد در مقام جواب از این روایت به عدم قول به فصل اشاره کرده و به این بیان هیچ کسی بین طهارت و سایر ابواب فرقی نگذاشته. البته قاعدة طهارت اختصاص به باب طهارت و نجاست دارد ولی استصحاب چنین نیست. حاج آقا در مقام جواب می‌فرمایند که عدم قول به فصل باید بازگشت بکند به اجماع. یعنی همان اجماع مرکب هست و اجماع مرکب تا به اجماع بسیط برنگردد حجیت ندارد و ما در اینجا نمی‌توانیم اجماع مرکب را بگوییم به اجماع بسیط برمی‌گردد. در جایی اجماع مرکب به درد می‌خورد که فقها با قطع نظر از مختار خودشان در نفی ثالث اتفاق نظر داشته باشد، به گونه‌ای که هر یک از قائلین به یکی از این دو قول اگر قول خودش را باطل بداند، به قول دیگر تمسک می‌کند، و الا قول سوم را اختیار نمی‌کند. اما در ما نحن فیه چنین نیست و ما نمی‌توانیم بگوییم هیچ کسی، اگر آن کسانی که مثلاً استصحاب را حجت نمی‌دانند علی وجه الاطلاق اگر بهشان بگوییم استصحاب حجت است در باب طهارت. اینجور نیست که استصحاب حجت نباشد بگویند که خب حالا که عدم حجیت استصحاب اثبات شد، باید استصحاب را علی وجه الاطلاق حجت بدانیم. نه ممکن است تفصیل بین باب طهارت و غیر باب طهارت بدهند. حاج آقا بیانش را توضیح می‌دهند که مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی اینجا اشاره فرمودند که در استصحاب اقوال بسیار زیادی هست و هیچ کس در استصحاب اگر، قائل به این نیست که دو تا قولی که اوّل اوّل پدید آمده حتماً یکی از این دو تا درست هست. اقدم اقوال را در نظر بگیریم و سایر اقوال را باطل بدانیم. هیچ کس اینجور نمی‌گوید. علتش هم این هست که این اجماعات مرکب به اجماع بسیط برنمی‌گردد.

مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در مورد این روایت یک تعبیراتی دارند که من خیلی متوجه بیانات ایشان نشدم. اشاره‌ای به بیانات ایشان هم مفید هست. ایشان می‌فرمایند که اوّلاً در این روایت یک تشقیق شقوقی می‌کنند، می‌گویند که این تعلیلی که در این روایت هست یا تعلیل ثبوتی است یا تعلیل اثباتی. اگر تعلیل ثبوتی باشد مثل تعلیل لا تشرب الخمر لانه مسکر، اینجا ظهور دلیل در تعلیل ثبوتی الغا خصوصیت می‌شود. یا تعلیل اثباتی هست، شبیه روایتی که لمکان الباع، در روایت زراره وارد شده، این تعلیل اثباتی است، در تعلیل اثباتی، باید اشارة به یک کبرای مطویة واضحه بین متکلم و مخاطب باشد و ما کبرای مطویة واضحه بین مخاطب و متکلم نداریم الا همان قاعدة استصحاب به نحو کلی. بعد ایشان می‌گویند بلکه البته اصلاً ظاهر این دلیل هم این هست که این تعلیل ثبوتی است، نه تعلیل اثباتی. یک توضیحاتی در این مورد ایشان ارائه کردند. من اینجا این‌که ایشان می‌فرماید اگر تعلیل ثبوتی باشد، در تعلیل ثبوتی الغا خصوصیت می‌شود، را من متوجه نشدم. ببینید لا تشرب الخمر لانه مسکر از خمر الغاء خصوصیت می‌شود و به مطلق مسکر حکم تعمیم می‌شود. اما دیگر از مسکر که تعدی نمی‌شود. باید دید به چی تعلیل شده. اینجا می‌گوید که شما در این لباسی که به ذمة عاریه دادید، در این لباس می‌توانید نماز بخوانید، چون موقعی که لباس را به او داده بودید پاک بوده، بعداً هم یقین ندارید که او را نجس کرده. تعلیل به مطلق یقین سابق و یقین به خلاف استدلال نشده. فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَّسَهُ. به طهارت سابق و عدم علم به تنجیس لاحق تمسک شده. این‌که از طهارت و نجاست بخواهیم حکم را تعدی بدهیم، این مقتضای تعلیل نیست. باید یک بیان دیگری اینجا ضمیمه بشود. چطور ایشان این را به این نحو بیان کردن، خیلی من متوجه نشدم. مگر این را باز بازگشت بدهیم به همان بیانات آقای صدر که کأنّ تعلیل باید یک امر ارتکازی باشد و آن امر ارتکازی حجیت استصحاب علی وجه العام هست و از این حجیت استصحاب بر وجه عام استفاده می‌شود. که حاج آقا اینجا اشکال می‌فرمودند که این‌که تعلیل حتماً باید به یک امر ارتکازی باشد همچین چیزی ما نداریم. ارتکازی به معنای ارتکاز به این معنا، حالا من ارتکازی را، استصحاب یک امر ارتکازی است. تعلیل هم این امر ارتکازی هست. استصحاب وقتی به نحو کلی ارتکازی باشد، در خصوص طهارت هم ارتکازی است. ولی این‌که این تعلیل می‌خواهد آن ارتکاز را به همان سعة وسیع خودش امضاء کند و ناظر به آن امر ارتکازی با همة آن محدوده هست آن خیلی ثابت نیست. علاوه بر این‌که اصل همین‌که تعلیل ناظر به یک امر ارتکازی باشد این را حاج آقا اشاره می‌فرمودند لازم نیست حتماً به یک ارتکاز عقلایی ناظر باشد. ممکن است ناظر به یک ارتکاز شرعی باشد. و در واقع، یک ارتکاز خاصی در باب طهارت و نجاست هست و آن یک قاعده‌ای در خصوص باب طهارت و نجاست باشد و استصحاب ناظر به او باشد. ما چجوری می‌توانیم احراز کنیم که یک قاعدة عامی هست در غیر باب طهارت و نجاست هم جاری هست. این یک نکته در مورد بیان مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری.

یک نکتة دیگری مرحوم حاج آقا مرتضی حائری تعبیر کردند، می‌فرمایند که این تعلیل اگر تعلیل اثباتی باشد باید به یک کبرای مطویة ظاهرة بین متکلم و مخاطب استدلال شده باشد و این نکتة ظاهرة بین مخاطب و متکلم نیست مگر کبرای کلی استصحاب. حالا این با این‌که ما آن کبرای مطویه فقط باید یک کبرای مطویة عقلاییه باشد، کبرای مطویة شرعیه نباشد، حالا آن را هم ازش رفعیت کنیم، من خیلی درست اینها را متوجه نشدم. ببینید اگر قرار باشد که یک کبرایی باشد که بین مخاطب و متکلم کاملاً ظاهر باشد، اینجا باید یک ابهامی در تطبیق آن، اگر آن کبری با همة این حد و حدودش واضح باشد و هیچ ابهامی در حد و حدودش وجود نداشته باشد، برای چی تعلیل ذکر می‌شود؟ و در تطبیقش هم بر مورد تردیدی نباشد. چون اینجا وقتی حد و حدود آن کبری کاملاً مشخص باشد، تطبیق کبری بر مورد واضح می‌شود. آن وقت بر چی تعلیل می‌شود؟ تعلیل چه فایده‌ای دارد؟ فرض این است که خود آن مخاطب همین تعلیل را متوجه می‌شده. پس بنابراین برای چی تعلیل کرده؟ پس باید یک نقطة ابهامی در اینجا وجود داشته باشد، با تعلیل آن نقطة ابهام را متکلم می‌خواهد برطرف بکند. این روایت من فکر می‌کنم، آن چیزی که این روایت عمدتاً می‌خواهد رویش تأکید کند آن این است که برای حکم به طهارت این‌که من زمینة تنجیس وجود دارد، حالا بفرمایید ظن به نجاست هم حاصل شده، چون فرض این است که آن ذمی شرب خمر می‌کند، لحم خنزیر را استفاده می‌کند، از گوشت خنزیر می‌خورد. بنابراین زمینة تنجیسش خیلی واضح است، یا بالاتر از زمینة تنجیس چه بسا ظن به نجاست هم حاصل بشود، که امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که مجرد ظن به نجاست باعث نمی‌شود ما حکم به تنجیس را بار کنیم. باید نجاست اثبات بشود تا ما حکم به طهارت نکنیم. و الا تا وقتی که نجاست اثبات نشده حکم به طهارت می‌شود. این در واقع تأکید بر این هست که، حالا مگر بگوییم آقای حائری هم همین را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید اصل آن کبری، اصل کبرای استصحابی واضح است. ولی این‌که این کبرای استصحابی حتی در موارد ظن هم جاری هست، گاهی اوقات مورد تردید قرار می‌گیرد. این روایت می‌خواهد تأکید کند که کبرای واضحة استصحابی حتی در موارد ظن هم جریان دارد. ایشان اینجوری ممکن است بیان کنند که کبرای این می‌خواهد بگوید که جریان کبرای کلی استصحابی متوقف بر عدم ظن به خلاف نیست. در موارد ظن به خلاف هم استصحاب جریان دارد. حالا به این بیان باشد، بیان ایشان قابل پذیرش می‌تواند باشد لولا این‌که اصلاً عرض کردم این‌که حتماً این در مقام امضای آن کبری علی وجه الاطلاق هست، این خودش مورد کلام هست. نه ممکن است این در مقام بیان یک قاعدة استصحاب در خصوص باب طهارت باشد و به‌طور کلی استصحاب را ازش حکم استفاده نشود.

البته یک نکته‌ای در مورد این روایت هست، آقایان در مورد روایت این را مفروغ عنه گرفتند که روایت دال بر استصحاب طهارت است و در این‌که آیا دلالت می‌کند بر استصحاب در غیر باب طهارت یا دلالت ندارد بحث را به اینجا کشاندند. حاج آقا یک نکته‌ای را اشاره می‌کنند. اصل این‌که این روایت ناظر به استصحاب طهارت باشد را ایشان محل تردید قرار می‌دهند. توضیح ذلک این‌که ببینید در سؤال سائل، از سؤال سائل این مطلب استفاده می‌شود که این مقدار استفاده می‌شود که اگر این سائل لباسش را به ذمی عاریه نداده بود، در لباس نماز می‌خوانند و لباس را نیاز به شستن نمی‌دید. نیازمند به شستن نمی‌دید. این درست است، ولی این‌که چرا درش نماز می‌خواند، آیا به خاطر این‌که علم به طهارتش داشته، یا به خاطر این‌که علم به نجاستش نداشته، بنابراین قاعدة طهارت درش جاری می‌کرده. با همة اینها سازگار هست. این درش نخوابیده که حتماً علم به طهارت، علم وجدانی به طهارت برش حاصل شده بوده. بنابراین فانک. چطور امام علیه السلام مفروض گرفته که «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ»، این و هو طاهر می‌تواند به این معنا باشد که تو به هر حال یا یقین به طهارت داری، یا یقین به طهارت ظاهری داری. هو طاهر اعم از طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه می‌تواند باشد. اگر چنین باشد این روایت ممکن است اصلاً ناظر به قاعدة طهارت باشد. توضیح ذلک این است که قاعدة طهارت هم مهیای به علم به خلاف است، کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر. امام علیه السلام اینجا می‌فرماید که این شیء که پاک بود، این پاک بودنش هم قبلاً که حکم به طهارت می‌کردیم الآن هم هنوز همان حکم به طهارتی که در قاعدة طهارت هست جاری است. غایت قاعدة طهارت که علم به نجاست هست که حاصل نشده. بنابراین همچنان که قبلاً می‌توانستید تو در این نماز بخوانی، قاعدة طهارت جاری می‌کردید، الآن هم همان نکته‌ای که قبلاً باعث می‌شد بتوانی درش نماز بخوانی، همان نکته هم الآن وجود دارد. بنابراین اصل این‌که این ناظر به استصحاب طهارت باشد خیلی روشن نیست. از این مطلب، مربوط به استصحاب طهارت باشد واضح نیست. این یک مطلب. به نظر می‌رسد اشکال حاج آقا اشکال واردی باشد و خیلی مشکل هست که ما اصل این‌که این روایت به استناد استصحاب طهارت حکم عدم وجوب اصل این لباس را ثابت کرده، امام علیه السلام از این معلوم نیست. ممکن است به خاطر این باشد که همچنان که قبل از عاریه دادن لباس به ذمی قاعدة طهارت جاری بود، الآن هم قاعدة طهارت جاری است. یعنی قبلاً که یقین به نجاستش نداشتیم، با دادن به ذمی هم مجرد این‌که ذمی شرب خمر می‌کند و لحم خنزیر استفاده می‌کند، یقین به تنجیس که نمی‌آورد. پس بنابراین همان نکته‌ای که قبل از عاریه باعث جواز صلاة در این لباس بدون تطهیر می‌شد، الآن هم همان نکته جواز نماز خواندن در این لباس را بدون تطهیر به دنبال می‌آورد. به نظر می‌رسد این بیانی که حاج آقا می‌فرمایند، کاملاً بیان صحیحی باشد و به این روایت نشود در حتی استصحاب طهارت تمسک کرد تا چه برسد که بخواهیم از آن استصحاب طهارت تعدی کنیم، به طور کلی حکم استصحاب را در جمیع ابواب نتیجه بگیریم. این این مطلب.

مرحوم آقای صدر اینجا بعد از این‌که این روایت را ازش تعمیم استفاده می‌کنند، می‌گویند این روایت یک خاصیتی دارد که روایت‌های دیگر نداشت. در تقریرات آقای هاشمی سه تا خاصیت برای این روایت ذکر شده، یک خاصیت این‌که این روایت صریح در استصحاب است، قاعدة یقین در این روایت جا ندارد، به خلاف دیگر که یک سری‌شان ممکن بود مربوط به قاعدة یقین باشند و این روایت صریح در استصحاب است. این بیان در کلام آقای حائری نقل نشده. آن که در کلام آقای حائری نقل شده و در کلام آقای هاشمی هم هست، یکی همین است که از این روایت می‌توانیم در موارد شک در مقتضی هم استصحاب را بگوییم جاری می‌شود که صحبت کردیم. یک نکتة دیگری که هم در تقریرات آقای هاشمی هست، هم تقریرات آقای حائری، این‌که این روایت در مورد آن که موضوع قرار داده شده یقین سابق نیست، نفس حالت سابقه است. و این خودش فایده دارد برای این‌که ما یک، این‌که یقین سابقه اخذ شده باشد یا حالت سابقه اخذ شده باشد یک خاصیت‌هایی دارد، از جمله خاصیت‌هایی که هر دو بزرگوار به آن اشاره می‌کنند آن این است که در این‌که آن حالت سابقه اگر با امارات ثابت شده باشد ما می‌توانیم استصحاب جاری کنیم، از این روایت استفاده می‌شود که به راحتی استفاده می‌شود. بنابراین شبهاتی که حالا در جای خودش ما باید بحث کنیم ببینیم آیا آن شبهات درست هست و راه‌حل‌هایی که برای حل آن مشکل این‌که اینجا آن چیزی که موضوع اخذ شده یقین سابق است، بنابراین اگر حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد، با اماره ثابت شده باشد، آیا استصحاب جاری هست یا جاری نیست، این به راحتی با این روایت پاسخ داده می‌شود. حالا این یک توضیحی دارد که ان‌شاءالله من در جلسة بعد در موردش صحبت خواهم کرد و می‌رویم، بحث خاصی این روایت ندارد. می‌رویم روایت‌های دیگر این بحث را ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان